

جنگ لبنان: عوامل و بازی گران آن

مجموعه مقالاتی از: «اکنومیست»
برگردان: پروین اشرفی

توضیح «نگاه»:

مقالات «رهبران، جنگی و رای جنگ دیگر»، «اداره‌ی اندوخته‌ی فدرال، خطرات وقفه»، «گزارش مخصوص در مورد بحران‌های لبنان»، «فرانسه و لبنان، بار دیگر یک نور هدایت کننده»، «دنیای عرب، موج خروشان خشم و غضب»، «ایران، کنترل چی منطقه» و «بریتانیا، سیاست خارجی»، همگی از یک شماره‌ی مجله‌ی «اکنومیست»، پنجم آگوست ۲۰۰۶، در اوج جنگ اخیر لبنان برگرفته و ترجمه شده‌اند. «اکنومیست» مهم‌ترین مجله‌ی نظریه پرداز بورژوازی بین‌المللی، به خصوص از کشورهای انگلوساکسون، ارگان اصلی فراماسیونری جهان، دشمن قسم خورده‌ی کارگران و سوسیالیسم، و مدافع بی‌قید و شرط موجوداتی مانند جورج بوش و تونی بلر بوده است. درج همه‌ی این مقالات در یک شماره‌ی این هفته‌نامه، و اعتراف به حقایق مندرج در آن‌ها از جانب این نشریه‌ی بورژوایی و ضد بشری، می‌بایست به هر انسان حتماً نیمه واقع بین هم بفهماند، که بزرگ‌ترین دولت‌ها و جناح‌های سیاست‌گذار و مجری بورژوازی بین‌المللی در بهترین حالت «پراگماتیست‌های کوتاه بینی» هستند، که ذره‌ای ارزیابی دقیق از خطرناک‌ترین ماجراجویی‌های بین‌المللی‌شان ندارند. سیر وقایع سیاسی در خاورمیانه و آمریکا از زمان درج این مقالات در «اکنومیست» تا زمان انتشار این دفتر «نگاه»، فقط تأیید این حقیقت ترس‌ناک است. در فاصله‌ی فقط چند ماه، ساختار حاکمیت سیاسی در آمریکا عوض شد، سیاست آن در عراق و لبنان و خاورمیانه تغییر کرد، جمهوری آدم‌کش اسلامی ایران دوباره طرف حساب و معامله‌ی رسمی دولت‌های آمریکا و بریتانیا قرار گرفت. احزاب و گروه‌های سیاسی ایرانی، از جمله سلطنت‌طلبان، مجاهدین، حزب دموکرات کردستان ایران، سازمان انقلابی زحمت‌کشان کردستان ایران، و... دچار بحران و انشعاب گشتند. و پوچی اوهام به قدرت رسیدن در سایه‌ی لشکرکشی آمریکا به ایران مفروض همگان گشت. اما بروز این وضعیت، نه نشانه‌ی «بهرتر» شدن وضعیت جهان برای جنبش‌های کارگری، آزادی خواه و انسان دوست، بلکه پیش‌زمینه‌ی بدتر شدن اوضاع سیاسی جهان است. شکست پروژه‌ی تحمیل هژمونی دولت آمریکا بر رقبای جهانی و قطب‌های دیگر، فقط تشدید بلوک بندی‌های جدید بین‌المللی در میان جناح‌های مختلف بورژوازی دنیا است. «سازمان هم‌کاری بین‌المللی شانگ‌های»، نزدیک شدن دولت‌های هندوستان و آمریکا، تغییر، یا تلاش برای تغییر، نقش سیاسی و نظامی پاسیف دولت‌های آلمان و ژاپن در عرصه‌ی رقابت‌های بین‌المللی به یک نقش فعال و مدعی، همگی نشانه‌هایی گویا از روند شکل‌گیری این بلوک بندی‌های رقیب در عرصه‌ی بین‌المللی هستند. بن بست اخیر دولت آمریکا در عراق و خاورمیانه، کل‌گران و مردم رنج دیده‌ی جهان را نه در شرایط بهتر، شبیه دوران پس از خاتمه‌ی جنگ‌های جهانی اول و دوم، بلکه در شرایط بدتر و خطرناک‌تر، شبیه دوران پیش از آغاز این جنگ‌های بین‌المللی قرار داده است. یک انقلاب سوسیالیستی و کارگری بین‌المللی، و در راس آن انقلاب روسیه، توانست بر جنگ و توحش بلوک‌های متخاصم بین‌المللی، در آغاز قرن بیستم، پایانی انسانی گذارد. امروز برای جلوگیری از توحشی به مراتب خونین‌تر از آن دو جنگ، راه حل دیگری نیست. فقط یک طبقه‌ی کارگر متحد، انترناسیونالیست، متشکل، ضد سرمایه و ضد بردگی مزدی می‌تواند از قهقرای کامل بشریت در چنگال بلوک‌های مختلف سرمایه‌ی بین‌المللی، و نوچه‌های منطقه‌ای‌شان، مانند جمهوری اسلامی ایران و اسرائیل، جلوگیری کند. ترجمه‌ی این مقالات از نشریه‌ی بورژوایی «اکنومیست»، خواننده‌ی علاقه‌مند را بیش‌تر با نظرات و سیاست‌های مورد وثوق بخشی از بورژوازی بین‌المللی آشنا می‌سازد و زمینه‌های یک تحلیل و بررسی اصولی، واقع‌بینانه و طبقاتی را فراهم می‌سازد. این نکته نیز لازم به توضیح است، که تیترو فوق، تیترو انتخابی «نگاه» است.

موقعیتی است که در این هفته اهود اولمرت خود را در آن یافته است. اگر چنانچه در این شرایط نخست وزیر اسرائیل آتش بس اعلام کند، حزب الله ادعا خواهد کرد جنگ را به این دلیل ساده برده است، که پس از سه هفته از وارد شدن ضربات ابرقدرت منطقه به آن‌ها، افراد آن هنوز هم به جنگ ادامه می‌دهند و هم چنان راکت‌های شان را بر روی شهرها و روستاهای اسرائیل فرود می‌آورند. در عوض، اما اگر آقای اولمرت تصمیم بگیرد به درون لبنان پیش روی کند، اسرائیل

رهبران، جنگی و رای جنگ دیگر

جنگ لبنان هم چنین جنگی است درباره‌ی آمریکا، ایران و فلسطین در بازی شطرنج، وضعیتی است که وضعیت اجباری خوانده می‌شود؛ یعنی وضعیتی که در اثر حرکت بعدی، حالا هر حرکتی که باشد، به وجود می‌آید و به ناچار به فاجعه منجر می‌شود. این، تقریباً، همان

است، اما علی رغم صدها کشته - که بیشترین آن‌ها مردم عادی بوده‌اند - اما این جنگ هنوز یکی از مرگ‌بارترین جنگ‌های منطقه‌ای نمی‌باشد.

آیا این جنگ، به خاطر تمام آن خشم و خون‌ریزی‌اش، ممکن است به نوعی از منافع و هزینه‌های گران‌بلر دیگری منجر شود که دیپلماسی را - پس از نبرد سخت اخیر بین اسرائیل و همسایگانش - آزاد نماید؟ این امر بیش‌تر به مهلت واسطه‌ها بستگی خواهد داشت. اما این بلر، پیش‌بینی‌ها نوید بخش نیستند.

و این نه به خاطر پیچیدگی نزاع بین اسرائیل و لبنان، بلکه به دلایل عکس آن است. این دو کشور در واقع چیزی ندارند، که بر سر آن با هم نزاع کنند. بین آن‌ها هیچ توافق دردناکی بر سر سرزمینی برای صلح وجود ندارد. از آن نوع توافقاتی، که اسرائیل با مصر انجام داد و بالاخره روزی هم باید با فلسطینی‌ها چنین توافقی را منعقد سازد. («نزاع» بر سر یک تکه زمین مشهور به مزارع شبعا، در نهایت دست‌آویزی است که حزب الله از آن استفاده می‌کند، تا جنگ خود را توجیه نماید.) علاوه بر این، می‌شود مدعی گشت که میزان این اختلاف بین اسرائیل و لبنان (بر سر مزارع شبعا، مترجم)، اساساً به اندازه‌ی اختلافی نیست که بین اسرائیل و ایران - مری حزب الله - و نیز بین آمریکا و ایران می‌باشد. و این امر، حل مسأله را بسیط‌تر می‌کند و نه آسان‌تر. حداقل به خاطر این که ابرقدرت، تاکنون به علت نقش میانجی خود، آن قدرت اصلی‌بی است که با ایران - به منظور تسلط بر خاورمیانه‌ی پس از صدام - رقابت می‌نماید، تا حدی که وسوسه شده است از اسرائیل به مثابه یک دست‌آویز در این جنگ استفاده کند.

این یک چرخش جدید و وحشت‌ناک است. حل کشمکش یک قرن‌ی طولانی بین صیهونیسم و اعراب فلسطین، حتا بلون کشمکش‌های اضافی جهانی و منطقه‌ای، به خودی خود سخت بوده است. جنگ سرد، نبرد در فلسطین را طولانی کرد. اتفاقی نیست، که بیش‌ترین وعده‌های برقراری صلح، پس از آن که اتحاد شوروی به رقابت خود با آمریکا بر سر قدرت مسلط بودن در خاورمیانه پایان بخشید، داده شد. اکنون بلر دیگر هسته‌ی اصلی کشمکش، در متن یک کشمکش بزرگ‌تر - و شاید حتا این بلر در یک کشمکش خطرناک‌تر - گیر کرده است؛ زیرا ایران بیش‌تر از حکومت‌های سکولار عرب در سال‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰، مشتاق است که اسلام را در کانون موضوع ضدیت با صیهونیسم قرار بدهد.

از نقطه نظر ایران، گستاخی حزب الله علیه اسرائیل، تبلیغاتی است بسیط عالی برای شاخه‌ی به خصوصی از شیعه. این امر، اعرابی را که متحد آمریکا هستند - مانند عربستان سعودی - نراحت می‌کند؛ کشوری که در آرزوی رهبری سنی‌های اسلام است. اما عربستان سعودی هر گاه که در یک دوره از جنگ اعراب - اسرائیل خارج از معرکه می‌نشیند، خود را در تحقق این آرزو ناتوان می‌نماید. این مسأله هم چنین مصر و اردن را - که صلح نامیمون خود با اسرائیل را به انجام رسانده‌اند - نارام می‌کند. و در مناطق فلسطینی، «حماس» را که به قیمت توافق بیش‌تر با سکولارهای الفتح علیه صلح با اسرائیل، مخالفت‌های مذهبی می‌یابد، تقویت می‌نماید. حتا «القاعده» که از شیعیان بیزار است و آن‌ها را در عراق به قتل می‌رساند، در این هفته خود را موظف دانست که به این نبرد بپیوندد. ایمان الظواهری، قائم مقام اوسامه بن لادن، از غل



را با خطر غرق شدن در یک جنگ چریکی پرخرج - مانند جنگی که شش سال قبل با خروج اسرائیل از لبنان پایان یافت - مواجه می‌سازد.

به همین خاطر، آقای اولمرت برای پرهیز از این خطر، راه میانه‌ای را مورد هدف قرار داده است، که ممکن است اصلاً وجود خارجی نداشته باشد. وی در تلویزیون دوم آگوست گفت، که اسرائیل به پیش‌روی خود در جنوب لبنان ادامه خواهد داد، تا این که یک نیروی «قوی» بین‌المللی وارد لبنان شده و امر خلع سلاح حزب الله را به

انجام برساند. آقای اولمرت به همین سادگی و بلون هیچ ملاحظه‌ای در روزی این سخن را بر زبان آورد، که حزب الله بیش‌ترین تعداد راکت را به داخل اسرائیل پرتاب کرده بود؛ هیچ نیروی بین‌المللی هنوز در لبنان وجود نداشت؛ و درست به زمانی، که نقشه‌های ایجاد این نیروی بین‌المللی در ابهام قرار داشت. چه کسی می‌خواست ارتش بفرستد؟ آیا آن‌ها واقعا می‌خواستند، و یا قادر بودند، که حزب الله را به زور خلع سلاح کنند؟ و اگر قرار نبود به زور این کار صورت بگیرد، پس تحت چه نوع معامله‌ی دیگری تصمیم داشتند حزب الله را خلع سلاح کنند؟ با توجه به نروشنی‌های موجود، مطمئن‌ترین حالتی که اتفاق می‌افتاد، این بود که جنگ به همان شکل کشیفی که شروع شده بود، خاتمه یابد؛ آن هم بلون این که هیچ یک از طرفین، پیروزی روشنی به دست آورند.

آلترناتیو ایران و آلترناتیو آمریکا

گاهی پایان دادن به جنگ، با یک عقب‌نشینی چیز بدی نیست. پیروزی‌های ناموزون، مانند پیروزی‌هایی که در سال‌های ۱۹۴۸ و ۱۹۶۷ نصیب اسرائیل شد، می‌تواند تفرقه‌ای از گستاخی را در یک طرف و غرور له شده را در طرف دیگر به جای بگذارد و جلوی ایجاد صلح را برای دهه‌ها بگیرد. در مقام مقایسه، جنگ ۱۹۷۳، که هم اسرائیل و هم مصر هر دو مدعی بودند برنده‌ی آن شده‌اند، غرور مصری را بزلزلی کرد و اسرائیل را به این امر ترغیب و راضی نمود، که باز پس دادن صحرائی سینا به مصر - به منظور صلح با قوی‌ترین همسایه‌اش - ارزش دلرد. «جنش انتفاضه» فلسطین در اواخر سال‌های ۱۹۸۰ نیز با نوعی از قرعه کشی خاتمه یافت. فلسطینی‌ها نمی‌توانستند اسرائیل را از کرانه‌ی باختری و نوار غزه بیرون بیاورند و اسرائیل نیز نمی‌توانست تب و تاب فلسطینی‌ها را برای پایان بخشیدن به اشغال، سرکوب کند. این یکی از آن چیزهایی بود، که به متقاعد ساختن اسحاق رابین در ضرورت عرضه‌ی مقدماتی به یاسر عرفات کمک کرد؛ مقدماتی که می‌بایست به یک دولت مستقل فلسطینی در کرانه‌ی باختری و نوار غزه مبدل می‌گردید.

جنگ حاضر یکی از تلخ‌ترین جنگ‌های تاکنونی بین اسرائیل و اعراب است. اسرائیل هرگز قبلاً با چنین بمبران‌های قوی و یک سره‌ای در داخل کشور خود روبرو نبوده است. در مقام مقایسه، موشک‌های سریع‌السیر صدام حسین در سال ۱۹۸۱، تنها یک طوفان زودگذر بود. از زمان جنگ استقلال تاکنون، اسرائیل هیچ‌گاه خود را همانند هفته‌های گذشته در لبنان، این‌گونه مجاز به پاک‌سازی میدان نبرد - از طریق امر کردن به هزاران تن از مردم عرب به ترک خانه‌ها و روستاهای شان - احساس نکرده بود. اگر چه این جنگ به کاسه‌ی لبریز از نفرت، به طور نامتناسبی افزوده

خود خلع شد، تا بگوید: اکنون عراق، افغانستان، لبنان و فلسطین، یک جبهه‌ی یک پرچمی ستیز بین اسلام و یهودیان و آن‌هایی که جنگ‌های صلیبی می‌کنند، است.

تنها گسست

هنگامی که جنگ لبنان به پایان رسد، چگونه ممکن است به یک صلح پایدار دست یافت، اگر چنانچه این جنگ نه فقط یک نزاع بین همسایگان، بلکه یک دست‌آویز جنگی بین ایران و آمریکا بوده باشد؟ یکی از ایده‌هایی که در میان برخی از واقع‌گرایان سیاست خارجی آمریکا - هم چون هنری کیسینجر، در تخالف با نومحافظه‌کاران - در حال پا گرفتن است، این نکته است که این فرصت را در یابند و «چانه زنی بزرگ» با ایران - که از سال‌ها پیش بین آمریکا و ایران مطرح بود - را متحقق سازند. از آن جایی که همه‌ی کشمکش‌های منطقه‌ای - مساله‌ی هسته‌ای ایران، آینده‌ی عراق، انزوای سوریه، دولت حزب الله در داخل لبنان، و مشکل پاسخ‌نگرفته‌ی فلسطینی‌ها - با یک دیگر مربوط هستند، چرا هم اکنون به دست یازیدن به حل و فصل بسیاری از آن‌ها فکر نکنیم؟

قطعاً برای آمریکا ضرری ندارد، که پس از این هفته - که طی آن بار دیگر در شورای امنیت به ایران گفت که غنی‌سازی اورانیوم را متوقف سازد - باز هم بر منافع سیاسی و اقتصادی‌ای که نصیب ایران می‌شود، چنانچه این تقاضا را اجابت کند (منظور توقف غنی‌سازی اورانیوم است، مترجم)، تاکید بنماید. آمریکا و ایران باید با هم صحبت کنند. اما، این امر پر سر و صدا ممکن است و رای دست‌رسی حتماً خلاق‌ترین دیپلماسی‌ها باشد. بنابراین، ممکن است جدا کردن برخی از تکه‌های این مساله معقول‌تر باشد، تا این که بسیاری از آن‌ها را بهم متصل کنیم. به ویژه که چشم انداز فلسطین کم‌تر غم‌گانه خواهد بود، چنانچه خارجی‌های مختلف مشکل فلسطینی‌ها را جهت به حرکت در آوردن احساسات مسلمانان بر علیه اسرائیل، آمریکا، و یا هر دو، به طور دوره‌ای نمی‌ربودند. در بین اسرائیل و فلسطینی‌ها شاید هنوز قراری است، که باید بسته شود. البته، چنانچه هر دوی آن‌ها به اندازه‌ی کافی شهامت و سخاوت از خود نشان دهند. بالاخره، این تنها اسرائیل است، که می‌تواند به فلسطینی‌ها، دولت شان را بدهد. و هم چنین این تنها فلسطینی‌ها هستند، که می‌توانند به اسرائیل آن قانونیتی را که در خاورمیانه در آرزویش است، بدهند. در یک منطقه‌ی مورد نزاع، این منافع مردم است که بهم منطبق می‌شود. پس، حل مساله‌ی مورد نزاع بهترین راه برای گسترش صلح است.

اداره‌ی اندوخته‌ی فدرال، فطرات وقفه

اقتصاد آمریکا رو به کندی است، با این حال دولت فدرال هنوز باید نرخ بهره را در هفته‌ی آینده افزایش دهد. هنگامی که در اوایل امسال، بن برنانکه (Ben Bernanke) به جای آلن گرین اسپن (Alan Greenspan) به عنوان رئیس اداره‌ی اندوخته‌ی فدرال آمریکا نشست، جلد مجله‌ی «اکنومیست» تصویر آقای گرین اسپن را به مثابه متصدی معتمدی که دارد یک باتون به شکل دینامیت مشتعل را به جانشین خود تحویل می‌دهد، به نمایش گذاشت. این مجله طرح کرد، که آقای برنانکه دارد یک اقتصاد بسیار بدتر از آن چه که عموماً فرض می‌شد را تحویل می‌گیرد.

شش ماه بعد، فیوز این اقتصاد با رشد کند و تورم در حال برآمد آن سوخت. تولید، فقط با نرخ سالانه‌ی ۲/۵ درصد در ربع دوم سال، کاملاً زیر ظرفیت رشد کرد. و سرعت رکود بزرگ خانه‌سازی ناظر بر آن است، که کندی بیش‌تری در این زمینه ممکن است در پیش باشد. اکنون تعداد رو به رشدی از مفسران دربره‌ی یک بحران اقتصادی در سال آینده صحبت می‌کنند. در عین حال، میزان تورم بالاتر از خواست بانک دران مرکزی آمریکا بوده است و هم چنان در حال افزایش است. میزان قیمتی که آن‌ها بیش از همه تحت نظارت داشتند، و آن چه که تورم دهنده‌ی هزینه‌های مصرف شخصی غیر از خوراک و انرژی بود، بین ماه آپریل و ژوئن با نرخ سالانه‌ی ۲/۹ درصد افزایش یافت؛ امری که بسبب بالاتر از نرخ ترجیحی یک تا دو درصد آن‌ها است. بنابراین، بهای بیش از نیمی از اقلام مصرفی با نرخ سالانه‌ی بالای سه درصد در حال افزایش می‌باشند.

این ترکیب تشدید تورم و پایین آمدن رشد اقتصادی برای آقای برنانکه و هم کلانش، که قرار است در هشتم ماه آگوست گرد هم بیایند، وضعیت دشواری را به وجود می‌آورد. بانک دران مرکزی آمریکا، پس از آن که طی هفته جلسه‌ی پیاپی خود نرخ بهره‌ی کوتاه مدت را افزایش دادند، نرخ تن‌خواه‌های فدرال را به ۵/۲۵ درصد رسانده‌اند. سیاست پولی دیگر شل و سست نبوده و به کمک معیله‌هایی به میزان کمی محدود شده است. و از آن جایی که بهره‌ی بالاتر، ماه‌های چندی را می‌طلبد تا راه خود را در اقتصاد بیابد، هنوز تأثیر برخی از اقدامات قبلی فدرال احساس می‌شود. چنانچه آقای برنانکه و هم کلانش، نرخ‌ها را زیادی بالا ببرند، با خطر هُل دادن یک اقتصاد متزلزل به سوی بحران اقتصادی مواجه می‌شوند. اما اگر آن‌ها سیاست محدود سازی را خیلی زود متوقف نمایند، آن گاه تورم ممکن است از کنترل خارج شود.

به یمن ضعف رشد اقتصادی، بازارهای مالی به شرط بندی افتاده‌اند که در هفته‌ی آینده بانک دران مرکزی به احتمال بسیار زیاد نرخ‌ها را ثابت نگاه می‌دارند، به جای این که آن را افزایش دهند. این، البته، یک اشتباه خواهد بود. اقتصاد آمریکا اگر چه ممکن است در حال از دست دادن قدرت خود باشد، اما خطرات بالا رفتن تورم به خطرات گُند شدن رشد اقتصادی آن می‌چربد. اگر چنانچه آقای برنانکه محتاط باشد، یک بار دیگر نرخ‌ها را افزایش خواهد داد.

برای شروع، نباید در مورد کندی اخیر رشد اقتصادی اغراق کرد. در واقع، رشد اقتصادی به طور ناگهانی گُند شد، اما با یک گام ناپایدار تاول زده و با نرخ سالانه‌ی ۵/۶ درصد در سه ماهه‌ی اول سال. برخی از ضعف‌های سه ماهه‌ی دوم، به خصوص در شرکت‌های سرمایه‌گذاری و در صادرات، ممکن است موقتی محک زده شوند. اما، بقیه‌ی دنیا هنوز به صورت سالمی در حال رشد هستند.

این احتمال که وضعیت بازار خانه‌سازی ممکن است بدتر شود، واقعی است. مسکن سازی در حال سقوط است، قیمت‌های املاک ثابت هستند و تعداد خانه‌های به فروش نرسیده به سرعت افزایش می‌یابند. اما به خاطر عدم یک فروریزی کامل بهای خانه - امری که ممکن است، ولی به هیچ وجه حتمی نیست - آمریکا از بحران بسیار دور است. احتمال وقوع یک دوره‌ی رشد بطئی بسیار زیاد است؛ دوره‌ای با زدن دهنه‌ای سخت به تورم. و این، کاملاً آن چیزی است که اقتصاد به آن نیاز دارد. علاوه بر این، ضروری است که این دوره بسیار طولانی‌تر از آن چه بسیاری از مردم می‌پندارند، دوام بیاورد.

کاهش دادن مازاد

دوره‌ی گسترده‌ای از رشد بهای رسمی حیاتی است، تا فشر افزایش

حزب الله به توپ بست، دوجین ها تن از مردم عادی هم در آن مکان سرپناه گرفته بودند. مرگ حداقل بیست و هشت نفر، و از جمله شانزده کودک، نه فقط بدترین آن در این جنگ بود، بلکه تلاش های دیپلماتیک را برای یافتن راه حلی میان بر به کار انداخت.

چند روز پیش از آن، دو تن از نمایندگان حزب الله در دولت لبنان به طور غیرمنتظره ای به نقشه ی هفت ماده ای - که از سوی نخست وزیر لبنان، فؤاد سینیورا، ارائه شده بود - رضایت دادند. این نقشه، ارتش رسمی لبنان را به جنوب لبنان گسیل می داشت؛ جایی که حزب الله مدت های طولانی بر آن تسلط داشت. و هم چنین نیروهای دیده بانی موجود سازمان ملل را، که به عنوان «یونی فیل» (UNIFIL) شناخته شده است، تقویت می کرد. تحت این نقشه، قرار بود حزب الله هم چنین دو سرباز اسرائیلی ای را که در دوازدهم ژوئیه ربوده و بهانه ی حمله ی اسرائیل کرده بود، در ازای آزادی سه زندانی لبنانی در اسرائیل (که یکی از آن ها، شهروند اسرائیل بود) آزاد نماید. به علاوه، قرار بود سازمان ملل، وضعیت مزارع شبعا را مورد بازبینی قرار دهد. این سرزمین مورد نزاع، گویا در گذشته به سوریه تعلق داشته است و به وسیله ی اسرائیل، به عنوان بخشی از بلندی های جولان، تسخیر شده بود. اما حزب الله و دولت لبنان، مدعی آن هستند که این مزارع متعلق به لبنان است.

این نقشه در مورد خلع سلاح کامل حزب الله، که مورد درخواست اسرائیل است و سازمان ملل نیز دو سال قبل در قطع نامه ی ۱۵۵۹ خود آن را فراخوانده بود، کمبود دارد. اما، با این همه، این نقشه قدم بزرگی به جلو بود. اسرائیل، اشاره هایی داشت مبنی بر این که می تواند در مورد مزارع شبعا انعطاف نشان دهد، اگر چه بعدا چنین اشاره هایی را تکذیب کرد. قرار بود کوندولیزا رایس، وزیر امور خارجه ی آمریکا، از اسرائیل به لبنان

برود و اوضاع را جمع و جور کند. اما آقای سینیورا، پس از سلاخی قانا، به رایس گفت: تا زمانی که سازمان ملل آتش بس را به اسرائیل تحمیل نکرده است، بهتر است او زحمت این سفر را به خود ندهد. این امر به معنی هفته ی آشفته ای در سازمان ملل، در نیویورک، بود. گیر اصلی این بود، که می بایستی به راه حلی دست یافته می شد، که حزب الله از جنوب لبنان - پس از آن که اسرائیل از آن بیرون می آمد - دور نگاه داشته می شد و این کار هم به اندازه کافی سریع انجام می گرفت تا جنگ - قبل از وقوع کشتارهای بیش تر - متوقف می گشت. سازمان ملل، امید داشت قطع نامه ای را در این باره منعقد نماید. ولی آمریکا انعقاد چنین قطع نامه ای را، قبل از اتفاق خوف ناک قانا در این هفته، رد کرده بود. قطع نامه ی دوم در مورد نیروی حافظ صلح هم به زمان بیش تری نیاز خواهد داشت.

همه ی مهره های اصلی در مورد ضرورت وجود چنین نیروی توافق دارند. البته توافق بر این است، که این نیرو بخش دیگری از «یونی فیل» نباشد؛ چیزی که اسرائیل آن را به عنوان امری بیهوده می انگرد و اعتمادی به آن ندارد. هم چنین این نیرو، نمی بایستی نیروی تحت حمایت ناتو باشد، که بسیاری از اعراب - به خصوص حزب الله - به آن (منظور ناتو است، مترجم) به مثابه نماینده ی دیگر آمریکا اعتمادی ندارند. تخمین تعداد این

قیمت را فرو نشاند. این امر هم چنین تنها راه کاهش ناموزونی هایی است، که میراث سیاست پولی شل و سست آقای گرین اسپن می باشد، مانند: بدهی های سنگین خانواده ها، زیر صفر بودن پس اندازها، و کسری وسیع حساب جاری. اما تعدادی کمی در آمریکا، مایل هستند این امر را بپذیرند. حتا حکومت فدرال، امسال فقط دو دوره ی سه ماهه از رشد بطنی اقتصاد را، قبل از این که در سال ۲۰۰۷ به تورم کاهش یافته ای بازگردد، پیش بینی می کند. این امر هیچ معنایی ندارد، مگر این که رشد تقاضا برای مدتی طولانی تراز آن چه که اکنون انتظار می رود، ضعیف باقی بماند. بانک داران نه اقتصاد را متعادل خواهند ساخت و نه تورم را فرو خواهند نشاند.

نیاز به کنترل فشر قیمت دارد مرم تر می شود. برای ماه ها، درجه ی تورم بسیلر بالا بوده است. اما بسیلری، خطراتی که این تورم با خود داشت را - به خاطر این که رشد تولید قوی بوده و فشر مزد ضعیف - نادیده گرفتند. چنان چه شرکت ها کل آمدتر می شدند و مزدها را کم می ماندند، احتمال وجود یک نرخ مزد نامطلوب ملپیچی کم به نظر می رسید. به هر حال، اصلاحات اخیر حساب های کشوری آمریکا، جایی برای رضایت باز نمی گذارد. رشد تولید، به نظر می رسد، کم تر گشته و هزینه ی کل بیش تر

از آن چیزی است که ابتدائا فکر شده بود. ارقام جدید حاکی از این است، که دست مزدها در حال شتاب هستند: کل دست مزدها و حقوق های آمریکا در دومین سه ماهه ی سال ۲۰۰۶ تا ۶/۸ درصد افزایش یافته است، که بیش ترین میزان افزایش در این زمینه در طول شش سال اخیر است. به این امر، نیاز به یک دوره از رشد کندتر و خطرات بیش تر ناشی از تورم را هم اضافه کنید. نتیجه ی اجتناب ناپذیر این خواهد بود، که نرخ بهره باید دوباره بالا برود. بعد از هفته بلر بالا رفتن پی در پی، آقای برنانکه ممکن است وسوسه شود و وقفه ای در این ایجاد کند. اما این وسوسه ای است، که وی باید در مقابل آن استقامت نماید.

گزارش مخصوص در مورد بمباران های لبنان

تلاش بیهوده برای یافتن راه برون رفت

بیروت، اورشلیم، و نیویورک

سازمان ملل نومیدانه در جست و جوی یک نقشه ی صلح است، اما به نظر می رسد کسی نمی داند این نقشه چگونه عمل خواهد کرد تقریبا سه هفته پس از کمپین اسرائیل بر علیه ملیتانت های اسلامی حزب الله در لبنان، امید برای یک راه حل دیپلماتیک - که به یک آتش بس فوری منجر شود - به طور بسیار بدی از بین رفت، هنگامی که نیروی هوایی اسرائیل ساختمانی را در شهر کوچک قانا، در دوازده کیلومتری مرز شمالی، بمباران کرد. اسرائیل گفت، که در این ساختمان ملیتانت هایی که راکت کاتیوشا به اسرائیل می زدند، پناه گرفته بودند. اما هم چون موارد ده سال گذشته، هنگامی که اسرائیل محوطه ی سازمان ملل در قانا را، آن گونه که خود می گوید در پاسخ به آتش

نیرو وسیعاً متفاوت است و از هشت هزار سرباز تا بیش از بیست هزار تن را شامل می‌شود. البته، هنوز هیچ کشوری قولی در این باره نداده است. آمریکا و بریتانیا، بخش پشتیبانی این نیرو را فراهم خواهند کرد و نه نفرات آن را؛ به این خاطر، که آن‌ها در عراق زیادی درگیر هستند. در پشت صحنه، فرانسه دارد به عنوان کشور رهبری کننده‌ی این طرح ظاهر می‌شود (مقاله‌ی بعدی را ببینید). ترکیه، که با اسرائیل روابط پا برجای دراز مدتی دارد، نیز ممکن است با دادن یک چهره‌ی اسلامی به نیروی حافظ صلح، شرکت کننده‌ی برجسته‌ای در این نیرو باشد. بنابراین، نیروی جدید سازمان ملل در لبنان ممکن است هم چون هیولای فرانکشتاین به نظر آید: به رهبری فرانسه، با قیمومت سازمان ملل، با حقانیت اسلامی از سوی ترکیه، با حمایت‌های لوجستیکی ناتو، و پشتیبانی پولی و دیپلماتیک ایالات متحده و بریتانیا. در هر صورت، می‌بایستی با نقشه‌ای توافق می‌شد، که یا حزب الله را خلع سلاح نماید و یا میلیتانت‌های آن را در درون ارتش رسمی لبنان جا بدهد. هیچ کشوری مشتاق نبود، که به سربازانش بگوید به سوی حزب الله، در صورت نافرمانی، آتش بگشایند. یکی از مقامات سازمان ملل می‌گوید، این مساله باید حل گردد، آن هم قبل از این که بر سر یک نیروی بین‌المللی توافقی حاصل شود. به هر حال، روشن نیست که آتش بسی اتفاق خواهد افتاد، فقط به خاطر این که سازمان ملل آن را خواسته است. اسرائیل، که حملات هوایی خود را - یک روز بعد از تراژدی قانا - بر اثر پافشاری خانم رایس به مدت کوتاهی متوقف ساخت، در عرض دوازده ساعت دوباره شروع به بمباران لبنان کرد و دو روز بعد مجدداً به یک موضع کاملاً تهاجمی بازگشت. سیاست مداران اسرائیلی هنوز هم مصمم‌اند، که تا قبل از این که دیر بشود، یک ضربه‌ی قاطعانه و قابل رویت به حزب الله وارد سازند. اما رضایت اولیه‌ی جنگ دارد در اسرائیل به تردید و تقابل تبدیل می‌شود. این جنگ، که بالاخره هیچ کس نمی‌تواند اسرائیل را به شروع آن متهم کند، از منطقه‌ای شروع گردید که توسط دشمنی که بی‌شرمانه می‌خواهد آن را از بین ببرد، اشغال نشده بود. در سی‌ام ژوئیه، ژنرال‌ها گفتند تقریباً به دو هفته‌ی دیگر نیز دارند، تا به هدف «تضعیف قابل توجه» حزب الله دست یابند. و این همان جلول زمانی بی‌است، که آن‌ها دو هفته قبل تر هم داده بودند. با این همه، هنوز هم به شمال اسرائیل راکت بلریده می‌شود. فقط در دوم آگوست، ۲۳۱ راکت - بیش‌ترین رقم روزانه‌ی تاکنونی - به اسرائیل زده شد. هفته‌ی گذشته، در طی اولین نبرد بین ارتش اسرائیل و نیروهای حزب الله در سنگرهای مرزی، بیش‌ترین تلفات انسانی اسرائیل حاصل شد. در این فاصله، روابط عمومی حزب الله هنوز تبلیغات و سخن رانی‌های حسن نصرالله، رهبر روحانی جنبش، را منتشر می‌کرد، علی‌رغم آن که مرکز فرماندهی وی با بمب ویران شده بود. زمزمه‌هایی وجود دارد مبنی بر این که دان هالوتز (Dan Halutz)، اولین فرد نیروی هوایی که به پست فرماندهی گمارده شده است، زیادی مشتاق است نشان دهد، که تنها از طریق هوا نمی‌شود حزب الله را داغان نمود. گویا وی معتقد است، که ارتش در به میدان آوردن سربازان زمینی، دیر جتیبیده است. اما ارجحیت قدرت هوایی در این جنگ را شاید می‌بایستی بیش‌تر به سیاست مداران مدیون بود. اسرائیل در مورد تکرار اشتباه سال ۱۹۸۲ خود محتاط بود. در آن زمان، قرار بود یک تهاجم برق آسا علیه مراکز نظامی «سازمان آزادی بخش فلسطین» (پی. ال. او) در جنوب لبنان صورت گیرد، اما جنگ به یک باتلاق هیجده ساله برای ارتش اسرائیل تبدیل شد. موشه یالون (Moshe Yaalon)، یک فرمانده پیشین اسرائیل، معتقد

است که در واقع اسرائیل پیش رفت کرده است. وی می‌گوید: «ضربات هوایی، تعداد زیادی از راکت‌های دوربرد حزب الله را از میدان خراج نموده است؛ اطلاعات خوب، خانه‌ها و حتا اطاق‌هایی را که حزب الله درست کرده بود، با دقت نشان کرده است. کاتیوشاهای کوچک و قابل حمل و نقلی که باقی مانده است، خسارت کمی وارد می‌کند و مسافت زیادی نمی‌رود. در چند روز گذشته، ضربه به شهرهای بزرگ تر و دورتر اسرائیل، مانند حیفا، کم شده است.» اگر چه باید گفت، که بلرش ضربات دیگری در دوم آگوست روی داد.

به هر حال، کاتیوشاها را نمی‌توان از طریق هوا داغان کرد؛ زیرا آن‌ها را به آسانی می‌شود مخفی نمود. در این هفته، دولت - که می‌کوشد از سازمان ملل پیشی بگیرد - تصمیم گرفت به حمله‌ی زمینی دست بزند. هزاران سرباز پیاده و تانک سوار به جبهه فرستاده شده‌اند؛ جایی که آن‌ها به داغان کردن پست‌های حزب الله در نزدیکی مرز و شهرها و روستاهای جانبی متمرکز گشته‌اند. ممکن است سربازان ذخیره‌ی بیش‌تری به آن‌ها بپیوندند. هدف این است، که ابتدا یک منطقه‌ی شش در هشت کیلومتری خالی از حزب الله را به وجود بیاورند و سپس نیروهای حزب الله را تا رودخانه‌ی لیتانی، تقریباً به سی کیلومتری شمال نیمه‌ی غربی مرز لبنان - اسرائیل، به عقب برانند. بر اساس برخی از تحلیل‌ها، خالی کردن کل منطقه از سکنه‌ی عادی ممکن است بخشی از استراتژی اسرائیل باشد.

این امر، کلر سختی خواهد بود. پس از سال‌ها تمرکز بر روی «کشمکش کم شدت» علیه فلسطینی‌ها، این بیش‌تر شبیه جنگ‌های بزرگ اسرائیل در دهه‌های گذشته است، هر چند سخت‌تر؛ زیرا حزب الله از امتیاز داشتن هم ارتش سنتی مرسوم و هم ارتش چریکی برخوردار است. بر خلاف بیش‌تر نیروهای چریکی، حزب الله شش سال وقت داشت تعلیم دهد، آماده نماید، سنگر بندی کند، آذوقه انبار نماید، و آزادانه به اسلحه‌هایی از سوریه و از مرزهای قابل نفوذ اطراف ایران دست رسی داشته باشد. سربازان اسرائیلی که از جبهه باز می‌گردند، از رویلویی با جنگ جویانی که محکم‌تر و تعلیم یافته‌تر از گذشته‌اند، گزارش می‌دهند.

برعکس یک ارتش سنتی مرسوم، حزب الله قادر گشته است افراد و اسلحه‌های خود را در میان مردم عادی مخفی نماید. امری که اسرائیل را بیش از پیش به اطلاعاتی برای نشان گرفتن هدف‌ها متکی کرده و در غیاب این اطلاعات، آن‌ها را به حملات کور که اغلب باعث تلفات مردم می‌شود، وادار می‌نماید. علاوه بر این، حزب الله به صورت هسته‌های کوچک و خودمختار و بسیلر خودکفا عمل می‌کند. حتا اگر اکثریت نیروی حزب الله هم از بین برود، چند دسته‌ای که باقی می‌ماند، می‌تواند بدجوری صدماتی را وارد نماید، نه فیزیکی، بلکه بر افکار عمومی. بنابراین، اسرائیل نیازمند است حزب الله و کاتیوشاهایش را به طور فیزیکی تا لیتانی به عقب براند و از طریق حملات هوایی، بیش‌تر راکت‌های دوربرد آن‌ها را که می‌تواند از داخل لبنان خاک اسرائیل را مورد هدف قرار بدهند، از بین ببرد.

این همان چیزی است، که در طی این هفته دولت اسرائیل به عنوان موفقیت خود نمایانده است. اسرائیل ادعا می‌کند، که تاکنون بیش‌تر راکت‌های دوربرد حزب الله را از بین برده است. یورش اول آگوست به بیملرستان بعلبک در درون لبنان، که اسرائیل می‌گوید پنج حزب الله را در آن به دام انداخته است، ممکن است از نظر معروضه‌ی زندانی‌ها چندان مهم نباشد، ولی نشان می‌دهد که اسرائیل به هر جایی که بخواهد، می‌تواند ضربه بزند. گزارشات از لبنان می‌گویند، که هفده تن - که بیش‌تر آن‌ها مردم عادی بودند - در این عملیات کشته شده‌اند.

با در نظر گرفتن این که مردم لبنان حدود ۸۰۰ تن کشته داده و متداوما در

بردن حمایت‌های خلع‌جی حزب الله خواهد بود. اودی ساگی (Udi Sagi)، یک ژنرال قدیمی که زمانی مذاکره با سوریه را هدایت کرد، این هفته آشکارا استتلال نمود، که اکنون وقت آن رسیده است که مذاکرات با سوریه بر روی بلندی‌های جولان - که اسرائیل در سال ۱۹۶۷ اشغال کرده است - دوباره از سر گرفته شود. با در نظر گرفتن محدودیت‌های ارتش لبنان و هر نیروی خلع‌جی دیگر، صلح با سوریه - که گفته می‌شود بخشی از سلاح‌های حزب الله را تأمین می‌کند و کانال اسلحه از ایران است - شاید تنها راه قابل اتکا برای متوقف ساختن حزب الله از تسلیح مجدد باشد. اما اکنون گفت و گوهای صلح مطرح نیستند.

* * *

فرانسه و لبنان، بار دیگر یک نور هدایت کننده

فرانسوی‌ها به نبرد بازگشته‌اند

در دو هفته‌ی اخیر فیلیپ داسه (Philippe Douste)، وزیر امور خلع‌جی فرانسه، سه بار در بیروت بوده است. پریزیدنت ژاک شیراک هم چنین دومینیک دل ویله پین (Dominique de Villepin)، نخست وزیر خود، را نیز به آن جا فرستاد. و وزیر دفاع وی Michele Alliot-Marie هم از درون یک کشتی عملیات را سرپرستی کرد. از همان زمان شروع جنگ، فرانسه اشتیاق خود برای هم بستگی با کشوری که زمانی آن را اداره می‌کرد، نشان داد. ترجمان این ژست که به صورت کمک نظامی صورت گرفت، ممکن است شاهدهی باشد بر خُدهی بیش تر فرانسه. این کشور، در هر واقعه‌ای، به گونه‌ای بسیلر زیاد به مشرق برمی‌گردد. فرانسه ممکن است یک نیروی بین المللی برای حفظ صلح را به خوبی هدایت کند.

قربان‌های فرانسه با لبنان عمیق است. ژاک شیراک در اولین سفر خود به خلورمیانه در سال ۱۹۹۶، به عنوان ریاست جمهوری فرانسه، لبنان را انتخاب کرد. وی به رفیق حریری نزدیک بود؛ بیلینوری که بیش از ده سال نخست وزیر لبنان بود و توروی در سال گذشته، به چنان اعتراضات توده‌ای دامن زد، که به عقب نشینی سوریه انجامید. آقای شیراک تماس نزدیکی هم با پسر حریری، یعنی سعد حریری، دارد.

با در نظر گرفتن این رابطه‌ی پدرخواندگی، فرانسه ترس خود را از اتفاقات اخیر در لبنان پنهان نکرده است. فرانسه آشکارا بر علیه حمله‌ی هوایی «نابرابر» اسرائیل و آن چه که آقای فلیپ داس - بلیزی آن را «یورش مرگ بل» به قانا خوانده است، سخن گفته است. فرانسه از همان ابتدای شروع جنگ، خواهان آتش بس فوری شده بود.

اما روابط فرانسه با لبنان، وی را هم چنین در موقعیت بدی قرار داده است. مفروضات واشنگتن و لندن این است، که فرانسه می‌تواند و می‌باید شرکت کننده‌ی اصلی (با پنج هزار سرباز و یا بیش تر) در نیروی حافظ صلح در لبنان باشد. فرانسه از یک سو، از این که مورد درخواست قرار بگیرد، در سکوت خود، لذت می‌برد. از سوی دیگر، اما در مورد چگونگی کل این نیرو دارای احتیاط‌های جدی است. این احتیاط‌ها البته فقط به خاطر این نیست، که فرانسه به هر حال یازده هزار سرباز در عملیات خلع‌جی دارد، از جمله دویست نفر در نیروی کوچک



رنج شدیدی هستند، صدمات فیزیکی به اسرائیل سبک بوده است. راکت‌های حزب الله تاکنون هیجده تن از مردم عادی در اسرائیل را کشته است. و در طول تهاجم زمینی نیز بیش از ۳۵ تن از سربازان اسرائیل مرده‌اند. اما حساسیت اسرائیل به حمله و تمرکز شدید رسانه‌های گروهی آن بر روی هر سربازی که کشته می‌شود، تأثیرات سیاسی و روانی قوی‌ای دارد. سر و صدای شدید غرولندها در مورد نقشه‌ی نظامی ضعیف، اتهاماتی هستند مبنی بر این که اسرائیل هرگز نمی‌بایستی جنوب لبنان را رها می‌کرد؛ نقشه‌ای که اول از همه حزب الله را آزاد گذاشت، تا خود را بسازد.

ضربه‌ی متقابل فیللی شدید

به احتمال زیاد، برخی فکر می‌کنند این جنگ می‌تواند یک پیش دستی بوده باشد. گیورا ایلند (Giora Eiland)، که تا همین اواخر مشاور امنیت ملی اسرائیل بود، به یاد می‌آورد زمانی را که سوریه در سال ۲۰۰۵ نیروهایش را از لبنان بیرون کشید و سهم خود را در تحقق قطع نامه‌ی ۱۵۵۹ سازمان ملل ادا کرد. و هم چنین یکی از مکان‌های پشتیبانی حزب الله در سوریه را تخلیه نمود. وی پیشنهاد می‌کند، که اکنون نیز می‌بایستی موقعیت را به همان صورتی که بحث‌اش رفت، درک نمود. اسرائیل می‌باید زندانیان لبنانی خود را آزاد کند و مزارع شبا را به لبنان بدهد. بدین گونه، دو علت اصلی حمله‌ی حزب الله - در ازای خلع سلاح حزب الله - از آن گرفته می‌شود.

اما بسیلری تردید دارند، که این امر اکنون عملی باشد. اولاً: ضایعات مرگ در لبنان، افکار دنیا و به خصوص اعواب را شدیداً علیه اسرائیل متمرکز کرده است، به طوری که الآن تحمیل خلع سلاح حزب الله بسیلر سخت تر از گذشته می‌باشد. دوماً: هنگامی که جنگ پایان یابد، تا هر جایی که اسرائیل حزب الله را به عقب رانده باشد، احتمالاً در همان جا حزب الله باقی خواهد ماند. و نیروهای چند ملیتی و یا لبنانی هم شاید کل دیگری نکنند، جز این که همین وضعیت را حفظ نمایند. سوماً: ارتش اسرائیل که می‌باید در همان جا بماند، تا نیروهای دیگر از راه برسند، خود را در مقابل حملات (و آدم ربایی بیش تر حزب الله) ضربه پذیر می‌سازد و خصومت هر چه بیش تر اعواب را هم نسبت به خود کسب می‌کند. چهارماً: هنگامی که اسرائیل از خاک لبنان بیرون رفت، دسته‌های حزب الله ممکن است به راحتی به مناطق قدیمی خود رخنه کنند، مگر این که نیروهای دیده بان به طور غیر معمولی گوش به زنگ باشند و بخواهند با آن‌ها بجنگند. پنجماً: این نیروها باید از مرز هم نگهبانی کنند و نگذارند اسلحه وارد شود. اما حتا مرزهایی که به بهترین صورت نگاه داری شده‌اند، به طرز رسوایی قابل نفوذ هستند.

افریم هله وی (Efraim Halevy)، یکی از روسای قدیمی موساد، از آژانس اطلاعاتی خلع‌جی اسرائیل می‌پرسد: خوب بالاخره چه خواهد شد، اگر حزب الله به نیروهای چند ملیتی حمله کند، مثل همان عملیات بمب گذاری در ماشین در سال ۱۹۸۳، که ۳۰۱ نفر از سربازان آمریکایی و فرانسوی کشته شدند؟ دوره‌ی مخوف تلخی، خیلی ساده دوباره باز می‌گردد. بهترین حالت از نظر اسرائیل، از بین

سازمان ملل در لبنان. این هفته آقای داس - بلیزی گفت، که: «فرانسه آماده‌ی شرکت است»، اما به شرط این که فقط پس از آتش بس سازمان ملل و قرار سیاسی بین همه‌ی طرف‌های درگیر نیرو اعزام گردد. این امر، البته، با تمایل آمریکا در تخالف است. آمریکا نمی‌خواهد آتش بس را فرا بخواند، تا زمانی که نیروی برای حرکت به درون لبنان و رویلوی با حزب الله حاضر باشد و، در واقع، جاده را برای هماهنگی صاف نماید.

فرانسه هم چنین می‌خواهد این نیرو متعهد به «بند هفتم» باشد؛ یعنی این که، استفاده از زور می‌باید فقط از سوی سازمان ملل اجزیه داده شود. علاوه بر همه‌ی این‌ها، آن‌ها نمی‌خواهند چنین به نظر برسد که دارند با خلع سلاح حزب الله، اوامر اسرائیل را انجام می‌دهند. آن‌ها می‌گویند، این کار (منظور خلع سلاح حزب الله است، مترجم) باید به دست مقامات ارتش لبنان صورت گیرد. به تصدیق آقای داس - بلیزی، فرانسه نسبت به قوه‌ی تاثیر نتایج این امر بر مسلمانان خود فرانسه - که در حومه‌ی شهرهای فرانسه به سر می‌برند - حساس است.

از برخی جنبه‌ها، فرانسه و آمریکا دارای اهداف مشترک بسیاری در لبنان هستند. آن‌ها مشترکا از قطع نامه‌ی ۱۵۵۹ سازمان ملل پشتیبانی کرده‌اند؛ قطع نامه‌ای که استقرار مجدد کامل حاکمیت لبنان، خروج نیروهای خارجی (به یک معنا، در اساس سوریه)، و خلع سلاح نیروهای میلیشیا را فرا بخواند. حتا در طول مشاجرات فرانسه و آمریکا درباره‌ی عراق، آن‌ها مشترکا کار بر روی این اهداف را به انجام رساندند و سوریه را از لبنان بیرون راندند.

اختلاف استراتژیکی بزرگ، به خصوص در مورد ایران، اما به جای خود باقی است. فرانسه با شانه خالی نکردن از احاله‌ی پرونده‌ی اتمی ایران به شورای امنیت سازمان ملل، ممکن است در مورد برنامه‌ی اتمی ایران سخت گیری کند. اما آن‌ها هم چنین به آمریکایی‌ها توصیه می‌کنند، که رسمیت بین المللی‌یی که ایران در آرزوی است، به این کشور داده شود.

هفته‌ی گذشته آقای شیراک به «لوموند» گفت، که: «ایران یک تمدن قدیمی، یک کشور بزرگ است»، و «ما باید یک رابطه‌ی طبیعی با آن را بازسازی کنیم». آقای داس - بلیزی از این هم حتا جلوتر رفت و گفت: «بدیهی است، که ایران یک نقش متعادل کننده را در منطقه بازی می‌کند». این گفته برای آنانی که در واشنگتن اقدام نظامی علیه ایران را توصیه می‌کنند، البته، بی معنی است. برای فرانسه دهنه زدن بر حزب الله، سیاستی محوری در دیپلماسی حفظ صلح است، در حالی که آمریکا و اسرائیل می‌خواهند حزب الله داغان شود.

دنیای عرب، موج فروشان فتنه و غضب

جنگ هر چه بیش تر طول بکشد، اسلامیت‌ها و کسانی که صلح با اسرائیل را رد می‌کنند، در اطراف منطقه قوی تر می‌شوند

کانال ماهواره‌ای الجزیره، تلویزیونی که میلیون‌ها عرب آن را تماشا می‌کنند، این جنگ را «جنگ ششم» لقب داده است؛ جنگی بعد از کشمکش‌های اعراب و اسرائیل در سال‌های ۱۹۴۸، ۱۹۵۶، ۱۹۶۷، ۱۹۷۳ و تعرض به لبنان در سال ۱۹۸۲. این جنگ هنوز از نظر زمینی کوچک تر از کشمکش‌های قبلی به نظر می‌رسد. این جنگ، اسرائیل را که بازی گر همیشگی آن است، نه علیه تعداد وسیعی از سربازان زره پوش و چندین کشور، بلکه علیه تک نیرویی به رقابت واداشته است که با راکت، روحیه گرفته و مسلح گشته است و فقط چند هزار نفر نیرو دارد.

تا به حال، این جنگ عاملی را برای تغییر ایجاد کرده است، که حداقل

به همان بزرگی جنگ‌های دیگر می‌باشد. این امر نه به خاطر این است، که نبرد به شهرهای خود اسرائیل ضربه زده است و نه به خاطر این که ضایعات آن بر مردم عادی لبنان به طور شوک آوری بالا بوده است و یا این که پس از گذشت سه هفته، هنوز طولانی تر از هر جنگ دیگر بین اعراب اسرائیل - از همان زمان اولین جنگ آن‌ها - بوده است. به ویژه این که، این کشمکش از نظر جنگ جوان آن به مثابه یک جنگ بقا در نظر شده است. برای حزب الله هدف این نیست، که فقط دماغ یک حریف قدرت مند تر را خون آلود کند، بلکه هدف آن عقیم کردن نیت آشکارا شیطانی تسلط بر منطقه از سوی پشتیبان دو آتشی اسرائیل - یعنی ایالات متحده‌ی آمریکا - می‌باشد.

این نظریه که جنگ بُعد وسیع تری دارد، در سرتاسر منطقه درک شده است. برای بسیاری این جنگ، نماینده‌ی جنگ بین ایران - یعنی حمایت کننده‌ی اصلی حزب الله - و آمریکا می‌باشد. اما پس از یک روند چندین دهه‌ای سزش با دولت یهود در میان همسایگان اسرائیل، این جنگ ممکن است از ظهور دوباره‌ی یک جبهه‌ی وسیع مخالفین خیر بدهد. هر چند که این بار به جای ناسیونالیسم پان عرب سال‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، چنین جبهه‌ای از احساس پان اسلامیت الهام خواهد گرفت.

هم زمان با خون ریزی، خشم و غضب در سرتاسر منطقه افزایش یافته است. به ویژه در این هفته، و به دنبال قتل عام قانا، موج خروشان از خشم و غضب جدید بالا گرفته است. اما این بار تنها اسرائیل نیست، که هدف این خشم و غضب است. در پلاکاردی که توسط یکی از اعتراض کنندگان در بیروت به اهتزاز در آمده بود، چنین نوشته شده بود: «خداوند بر سر کودکان اردن، مصر و عربستان سعودی همان بلایی را بیاورد، که بر سر کودکان لبنانی آورد». این پلاکارد به اعرابی که نزدیک ترین متحدین آمریکا هستند، اشاره دارد، که با سکوت و بی عملی خود شریک جرم جنایات اسرائیل می‌باشند.

ماروان کابالان (Marwan Kabalan)، یک آکادمیسین اهل سوریه می‌گوید: «مردم (سرتاسر منطقه) نصرالله حسن، قائد عمامه‌ای خوش تصویر حزب الله، را به عنوان رهبری که به مدت پنج دهه منتظرش بودند، می‌بینند». وی در لباس ژنده‌ی خود پیش بینی می‌کند - مانند بسیاری از ناظران دیگر - که با سیاست کنونی آمریکا، تأثیر آن‌ها در منطقه دارد زایل می‌شود. حسنی مبارک، رئیس جمهور مصر، اولین کشور عربی‌ای که با اسرائیل صلح کرد، اکنون که با تظاهرات‌ها ی روزانه‌ی روبرو است که آقای نصرالله را به «داغان کردن تل آویو» فرا می‌خواند، از تلاشی حتمی برای یک پروسه‌ی صلح سخن می‌گوید. در عراق نیز سیاست مداران طرف دار آمریکا اخطار می‌دهند، که چون شیعیان لبنانی در رنج هستند، برادران عراقی آن‌ها ممکن است به شورش تمام عیار سنی‌ها بپیوندند. حتا در عربستان سعودی سنی مذهب هم ملاهای محافظه کاری که حزب الله را به عنوان آلت دست ایرانیان تقبیح می‌کردند، با فراخوان‌های خشم ناکی برای اتحاد مسلمانان در حال «جهاد» روبرو شدند.

در خود لبنان، بسیاری از نخبگان لیبرال طرف دار غرب به طور آشکاری سر در گم هستند و بسیاری کشور را ترک کرده‌اند. امیدهای آن‌ها که در عرض یک سال گذشته افزایش یافته بود، اکنون از بین رفته است. سالی که در آن یک جنبش با حمایت وسیع بسیاری از گروه‌های مذهبی، تحت فراخوان‌هایی به منظور تغییرات صلح آمیز، متحد گشته بود و به سال‌ها سلطه‌ی سوریه پایان بخشیده بود. اوسامه صفا (Osama Sifa)، یکی از تحلیل گران شیعه که منتقد حزب الله است، می‌گوید: «ما تنها مردم عرب دنیا بودیم، که واقعا و صادقانه به برنامه‌ی آمریکا برای



دموکراسی اعتقاد داشتیم. اما اکنون ما با سرعت ۱۵۰ مایل در ساعت به دیوار کوبیده شده ایم.»

قبل از جنگ، حزب الله به خاطر اصرار خود در سیاست جنگ طلبانه علیه اسرائیل، به طور روزافزونی مزوی شده بود. با در نظر گرفتن این که بیش تر لبنانی ها، از جمله بسیاری از شیعیان، تازه شروع به چشیدن ثمره ی بازسازی کرده بودند و با در نظر داشتن چشم انداز رکورد فصل توریستی تابستان، اسلامیت ها وسیعا به عنوان یک خطر غیر متعارف

مورد توجه قرار گرفته بودند. اگر چه بسیاری به سفت و سخت بودن و شهرت حزب الله در درستی احترام می گذاشتند، اما به نظر می رسد حزب الله برنامه ای را در عمل به پیش برد، که سوریه و ایران بیش از خود مردم لبنان از آن سود بردند. چنین شک و تردیدها و هراس هایی از بین نرفته اند، اما انتقاد از حزب الله در ملاء عام اکنون به تابویی بدل شده است. مفسران متفق القول هستند، که تلاش اسرائیل در متهم کردن آقای نصرالله در ویرانی لبنان، حداقل در یک دوره ی کوتاه نتیجه ی معکوس داشته است. در عوض، بمبران پل ها، کلرخانه ها و جاده های دور از جبهه توسط اسرائیل، به مثابه یک انتقام یک سره دیده می شود. ضربات اسرائیل به ارتش لبنان، که همه ی فرقه ها را نمایندگی می کند و به نبرد هم نیبوسته است، به مثابه یک تحقیر ملی درک شده است. موج پناهندگانی که عازم شمال لبنان بودند، بروز سمپاتی و نیکوکاری همه ی گروه ها را تقویت کرده است. بیش از ۸۰۰ هزار تن، که بیش ترشان شیعیان فقیر هستند، از خانه های خود آواره شده اند.

دولت ائتلافی متزلزل لبنان، فلج از فرقه گرایی و به خاطر ناتوانی فیزیکی در مقابل یورش اسرائیل و هم چنین قصور از حمایت دیپلماتیک از یک آتش بس فوری و بی قید و شرط، اکنون ضعیف شده است. بسیاری معتقدند، که نخست وزیر فواد سینورا، فردی شجاع و لایق است. اما وی به خاطر آمیزش زیادی نزدیک با غرب، محکوم شده است. حتا اگر هم حزب الله از نظر نظامی ضعیف تر شود، ولیکن ممکن است محبوب تر و افراطی تر از این بشود و کسانی را که اکنون آقای سینورا و متحدینش را به عنوان خائنین محکوم می کنند، قدرت مند سازد.

حزب الله، چه پیروز از این جنگ سر برآورد و چه مغلوب، خود را به عنوان یک مدل الهام بخش برای تغییر در سرتاسر منطقه اثبات کرده است. یک دیپلمات قدیمی غرب می گوید: «وقتی که گرد و غبارها فرو نشست، ما با یک معادله ی جدید استراتژیک و یک تحول نمونه روبرو خواهیم شد.» بازی گران غیر دولتی ای که از نظر ایدئولوژیک متحدین حزب الله هستند، مانند برادری مسلمانان (Muslim Brotherhood) ممکن است قوی تر شوند. و در خاتمه این که، دقیقا، به خاطر زیاد بودن شرط و شروط های موجود، ثابت شده است که آتش بس ممکن است دور از ذهن باشد.

ایران، کنترل پی منطقه

معلوم نیست ایران تحت چه شرایطی به حزب الله برای آتش بس فشر

خواهد آورد

چقدر محتمل است، که وزیر امور خارجه ی یک دولت عصبانی خاورمیانه ای با تعدادی از مخالفین غربی خود به یک گپ صمیمانه بنشیند. آن هم با کسانی، که فقط چند ساعت قبل از قطع نامه ی شورای امنیت سازمان ملل مبنی بر تهدید به مجازات کشورش پشتیبانی کردند؟ در تاریخ سی و یکم ژوئیه، درست روزی که شورای امنیت اعلام کرد: چنان چه ایران مساله ی پر سر و صدای غنی سازی اورانیوم خود را

متوقف نسازد، «اقدامات مناسبی» را علیه آن انجام خواهد داد، منوچهر متکی، وزیر امور خارجه ی ایران، و فیلیپ داس - بلیزی، هم کار فرانسوی اش، دو ساعت را در سفارت ایران در بیروت به گفت و گو در مورد راه هایی برای پایان دادن به کشمکش اسرائیل - لبنان گذراندند. ایران، در این گفت و گو، رضایت خاطر خود را از این که فرانسه و دیگران در اتحادیه ی اروپا، این کشور را به مثابه یک عامل بالقوه ی صلح و نه بر حسب دید اسرائیل و آمریکا به عنوان تنها محرک تعرض مورد ملاحظه قرار می دهند، مخفی نکرد.

چگونگی استقبالی که آقای متکی توسط هم کلر خود در بیروت شد، و متقابلا لغو دیدار نقشه مند کوندولینزا رایس، وزیر امور خارجه ی آمریکا، از سوی مقامات لبنان، اعتماد به نفس ایران را بالا برده است. از زمانی که کشمکش شروع شد، ایران در این شایعه دمیده است که جمهوری اسلامی (به هم راه سوریه) به عنوان مؤسس حزب الله در سال های ۱۹۸۰ - و اخیرا مظنون به تامین کننده ی تسلیحات وی - می تواند اتفاقات مدیترانه ی شرقی را هماهنگ کند. (اما فقط بخشی از این مساله، واقعی است.) با این وجود، در پس لاف زنی های ایران، نگرانی ای در مورد راهی که جنگ در پیش گرفته است، وجود دارد.

تشدید تهاجم اسرائیل بر حزب الله در این هفته، هراس هایی را در تهران به وجود آورده است، مبنی بر این که اسرائیل ممکن است به تدریج در هدف بیان شده اش در مورد خرد کردن ارتش حزب الله موفق شود. این امر، البته، برای ایرانیان خیر بدی خواهد بود. ایران مکررا روشن ساخته است، اگر چنان چه اسرائیل یا آمریکا بخواهند تاسیسات اتمی وی را منفجر سازند، حزب الله عاملی تلافی کننده خواهد بود.

رئیس جمهور ایران، محمود احمدی نژاد، با اعلام این تصمیم که ایران غنی سازی را متوقف نخواهد ساخت، در مقابل قطع نامه ی شورای امنیت عکس العمل نشان داد. علی رغم این، مقامات ایران می گویند در بیست و دوم آگوست به بسته ی پیشنهادی از سوی پنج عضو دائمی شورای امنیت به اضافه ی آلمان پاسخ خواهند داد. این پاسخ که ممکن است شامل یک طرح پیشنهادی بدون تعلیق کامل باشد، در واقع، به قصد جلب آن هایی که می توانند قطع نامه ای علیه ایران را و تو کنند - مانند روسیه و چین، که مدت های مدید مخالف تحمیل مجازات علیه ایران بوده اند - تهیه خواهد شد.

مقامات تهران در مورد این گفته ی دولت خود متفق القول هستند، که ایران از حزب الله فقط حمایت انسانی و اخلاقی می کند. یک روزنامه ی محافظه کل گزارش داده است، که حزب الله درخواست «خصوصی» ایرانیان مبنی بر این که به آن ها اجازه داده شود به نبرد بپیوندند را مؤدبانه

رد کرده است. اما هیچ نشانی در بین نیست، که ایران نیروهای عملیات انتحاری را که اوایل امسال در این کشور تشکیل گشته است، به کمک حزب الله فرستاده باشد.

از زمان شروع جنگ جورج بوش علیه ترور، ایران هنر کنترل کشمکش‌های منطقه را به گونه‌ای تمام عیار کامل کرده است، ضمن این که رسماً نیز دور از نبرد باقی ماند. چالش جدید ایران، این است که حزب الله را به مثابه مانعی در مقابل اقدام نظامی علیه خود حفظ کند. اما مشکل این جاست، که هر نیروی چند ملیتی بی به صف خواهد شد، تا عدم تعرض میلیشیا حزب الله به اسرائیل را تضمین نماید. بزرگ‌ترین سؤال این است، که آیا ایران این چنین شرطی را خواهد پذیرفت؟ در حال حاضر، این غیر محتمل به نظر می‌رسد.

بریتانیا، سیاست خارجی

معمای غور سگی

دیدگاه تونی بلر در مورد نقش بریتانیا در دنیا، وی را در کشورش ضربه پذیر ساخته است

هر نخست وزیری در آن لحظه‌ای که در پشت دسته‌های رنگارنگ میکروفون قرار می‌گیرد و امورات دنیا را بر طبق رضایت خود و دیگران حل و فصل می‌کند، باید کاری کند تا شکست دادن، سازش کردن و راه انداختن ضیافت‌های مهمانی‌اش برای جمع آوری کمک مالی در این راه بیارزد. نوع استقلالی که نخست وزیران اغلب در روابط خارجی با آن عمل می‌کنند، می‌تواند زنگ خطری باشد. اگر چه آقای بلر این هفته در آمریکا مورد استقبال قرار گرفت، اما تصمیم وی در مورد نزدیک ماندن به پرزیدنت بوش و اجتناب از کوشش در کنترل اسرائیل، وی را در کشورش بسیار بیش‌تر از هر زمان دیگری - از سال ۱۹۹۷، که به قدرت رسید - منزوی و ضربه پذیر نموده است. این عجیب است، زیرا جنگ اسرائیل با لبنان بر خلاف تجاوز به عراق و یا عملیات در افغانستان، ارتش بریتانیا را در خطر نمی‌اندازد.

مشکلات آقای بلر ناشی از استنتاجات وی در مورد این که چگونه بریتانیا باید قدرت محدود خود را در دنیا مورد استفاده قرار دهد، است. به نظر می‌آید، که اکثر بریتانیایی‌ها استنتاجات وی و یا عدم به کار بردن دو کلمه‌ی «نابرابر» و «آتش بس» توسط وی را مورد تأیید قرار نمی‌دهند. یک دلیل این که چرا وی هیچ کدام از این کلمات را به زبان نمی‌آورد، این است که آقای بلر بر این باور است، که بهترین شانس بریتانیا در شکل دهی وقایع جهان در این است که به متحد خود آمریکا - به عنوان تنها قدرتی که به حساب می‌آید - در ملاء عام بچسبد و در عین حال، بکوشد در خلوت بر آن تأثیر بگذارد. این سیاست عملی آقای بلر از سال ۱۹۹۹ جریان دارد، زمانی که بیل کلینتون قدرت آتش آمریکا را به کار گرفت، تا جلوی ارتش صربیه را در داغان کردن کوسوو بگیرد. بعد از یازده سپتامبر و هم زمان با کم شدن اکراه آمریکا از به کارگیری قدرت خود در خارج، ترویج این تأثیرگذاری ارزنده تر شده است. اما جا انداختن قرارهای این اتحاد، همیشه در بریتانیا سخت بوده است. آقای بلر باید طوری حرف بزند، که گویا نه تنها با آقای بوش، بلکه هم چنین با دیک چین و با دونالد رامسفلد نیز توافق دارد. وی باید نقش شریک جدید را بازی کند.

هنگامی که کلمه‌ی «هی بلر» از میان صحبت‌های ریاست جمهوری آمریکا و نخست وزیر بریتانیا در نشست جی هشت در سن پترزبورگ از

پشت بلندگو به گوش همگان رسید، روزنامه‌های بریتانیا پر از استهزاء شدند. گفته‌ی نخست وزیر بریتانیا مبنی بر این که وی برعکس کوندلیزا رایس، وزیر امور خارجه‌ی آمریکا، می‌تواند از عهده‌ی این امر بر آید که بدون رسیدن به یک قرارداد صلح از لبنان بازگردد، اما تحلیلی واقعی از چگونگی کارکرد دنیا داشته باشد، به عنوان مضحکه تلقی شد. منتقدین استدلال می‌کنند، که آقای بلر در مقابل وفاداری‌اش به آمریکا چیزی نصیب‌اش نمی‌شود و وی می‌باید در مورد موفقیت‌های خود سکوت اختیار نماید. گفته می‌شود یکی از این موفقیت‌ها، صحبت‌های اولیه‌ی آقای بوش در مورد دولت فلسطین و دیگری، تمایل وی در گرفتن تایید از سازمان ملل - قبل از تجاوز به عراق - می‌باشد.

دلیل دیگر این که آقای بلر از «نابرابر» نامیدن پاسخ اسرائیل به عمل تجاوز اولیه‌ی حزب الله امتناع ورزیده است، این است که وی هر کشمکشی که تروریست‌های اسلامی را علیه حکومت‌های مستقل در گود مبارزه قرار دهد، به مثابه بخشی از همان نبرد می‌بیند. در حالی که دیگر اروپاییان گرایش دارند حملات تروریستی به اسرائیل را در چهارچوب مشکلات مشخص محلی ببینند، آقای بلر - هم چون آقای بوش - شدیداً مایل است آن‌ها را به عنوان بخشی از یک نزاع جهانی در نظر بگیرد. در روز اول آگوست، آقای بلر به جمعی از حاضرین در نشست در لوس آنجلس گفت: «یازده سپتامبر در ایالات متحده، هفتم ژوئیه در بریتانیا، یازدهم مارس در مادرید، حملات بی شمار تروریستی به کشورهای مختلفی چون اندونزی یا الجزیره... نزاع متداوم در لبنان و فلسطین، همه‌ی این‌ها بخشی‌هایی از یک پدیده هستند.»

این «جنگ آمریکا بر علیه ترور» نیست، که بسطی از سیاست مداران بریتانیا آن را نپذیرفته‌اند. برعکس، آن چه که آقای بلر آن را «نزاعی در مورد تمدن» می‌خواند است، که موجب رشد عکس العمل منفی در سرتاسر دنیا گردیده است. وقتی چنین خط و خط کشی می‌شود، طبیعتاً برای آقای بلر روشن است، که بریتانیا باید در جانب اسرائیل و آمریکا قرار بگیرد.

ضربه از درون

یاران آقای بلر، البته، مساله را این گونه نمی‌بینند. حمایت در کابینه‌ی وی از این سیاست‌ها یا کم بوده است و یا اصلاً وجود ندارد. جک استرا (Jack Straw)، که تا همین اواخر وزیر امور خارجه بود، در بلاک بورن - جایی که در آن انتخاب شده بود - به مسلمانان گفت، که فکر می‌کند اسرائیل در مقابله با حزب الله به طور نابرابر عمل کرده است. مارگارت بیکت (Margaret Beckett)، جانشین آقای جک استرا، هم در دفاع از سیاست آقای بلر خیلی راحت به نظر نمی‌رسید. مشتی دیگر از وزرای معمولاً وفادار نیز شاد نیستند. و صدراعظم گوردون براون (Gordon Brown)، هم به وضوح ساکت مانده است، امری که به طور طبیعی نشانه‌ی حتمی‌ای است از این واقعیت که آقای بلر در وضعیت سختی است.

شاید جای تعجب نباشد، که سیاست مدارانی که در انتظار انتخاب مجدد خود هستند، دل به دفاع از رهبر غیر محبوبی که در انتظار دوباره انتخاب شدن خود نیست، ندهند. زمانی که آقای بلر در آمریکا بود، طبق همه پرسی‌ای که توسط آپسوس - موری (Ipsos-Mori) صورت گرفت، وی از پائین ترین درجه‌ی تأیید در طول نخست وزیری خود برخوردار بود. اما سکوت نیز نوعی از رفتن را در مقابل اسرائیل در بریتانیا و در درون «حزب کلر» نشان می‌دهد؛ رفتاری که از آمریکا متفاوت است.

«حزب کلر»، در گذشته، حزبی بود که کاملاً به هم صدایی با اسرائیل

گرایش داشت. «دوستان کارگر اسرائیل» (Labour Friends of Israel)، که در سال ۱۹۵۷ تشکیل شده است، با بیست نماینده در پارلمان هم چنان یک گروه پارلمانی مهم باقی مانده است. اخیرا بیان و ابراز هم بستگی با فلسطینی‌های سرکوب شده، به فعالین «حزب کار» - به همان شیوه‌ای، که زمانی با سیاست آپارتاید در آفریقای جنوبی مخالفت می‌کردند - جان بخشیده است.

در سال‌های ۱۹۶۰، اسرائیل به مثابه یک بهشت سوسیالیستی از سوی چپ تحسین گشت و هر ساله هزاران آرمان‌گرای بریتانیایی در کیبوتس‌ها، خاک را شخم می‌زدند. اما اکنون آدم‌هایی با آرمان‌های مشابه، به احتمال زیاد با رهنمود «جنبش هم بستگی بین المللی» و دیگر گروه‌های طرف دار فلسطین، به فلسطین می‌روند تا بر سر راه بولدیزرهای اسرائیلی صف ببندند. لابی طرف داری از اسرائیل، در خارج از پارلمان، محدود است به هسته‌ای از برخی (اما نه همه) یهودهای بریتانیایی و روشن فکران نئوکسنرواتیو.

آقای بلر که با انزوا روبرو می‌باشد، هم چنان به خط خود چسبیده است، با این امید که بر منتقدان خود پیروز شود. تاکید دوباره‌ی این هفته‌ی وی در خصوص اهمیت یک دولت فلسطینی مستقل، باید رضایت حزب‌اش را فراهم کرده باشد. اما وی در سوم آگوست مجددا تکرار کرد، تا زمانی که یک نقشه‌ی طویل‌المدت صلح تهیه نگردد، آتش بس در لبنان معنایی ندارد.

آقای بلر با این جنگ هویت یافته است. و وضعیت وی بستگی به این دارد، که تا کی و تا چه حد این جنگ خونین ادامه خواهد یافت. آقای بلر به این ایده عادت کرده است، که چگونگی قضاوت در مورد وی به عنوان یک نخست‌وزیر، بستگی به آن دارد که در عراق چه می‌گذرد. شاید اکنون وقت آن رسیده است، که وی یک کشمکش دیگر را هم به لیست خود بیافزاید.

parvinashrafi@hotmail.com



یک تقاضا از مسئولین محترم سایت‌های اینترنتی

دست فعالین جنبش کارگری در ایران است - ذره‌ای از بار این ضوابط نمی‌کاهد و استفاده‌ی غیر مجاز و بعضا غیر اصولی (مذف لوگو و مشخصات) آن را فراهم نمی‌آورد.

در همین مدت، اما برفی دیگر از سایت‌های اینترنتی - چون سایت «اتحاد چپ کارگری» - بدون هیچ گونه ارتباطی با «نگاه»، با اعلام انتشار دفترهای آن، به ابتکار خود به آن لینک داده‌اند و این امکان مناسب را هم برای مراجعه کنندگان به سایت‌های خود به وجود آورده‌اند که با مجموعه‌ی مقالات این دفترها آشنا و فوایدن یکی یا چند یا همه‌ی این مقالات را به تشفیص خود انتساب نمایند.

ضمن تشکر فراوان از به کارگیری این روش اصولی، از مسئولین محترم آن سایت‌هایی که به درج مقالاتی از دفترهای «نگاه» مبادرت می‌کنند، تقاضا می‌کنیم که بر ما منت بگذارند و به دفترهای «نگاه» لینک بدهند. به این ترتیب، نه فقط به یک تلاش جمعی برای انتشار یک نشریه‌ی سوسیالیستی امتراجم گذاشته می‌شود؛ نه فقط امکان مناسبی برای مراجعه کنندگان به این سایت‌ها برای فوایدن مقاله یا مقالاتی از دفترهای «نگاه» به تشفیص خود فراهم می‌گردد؛ که کمک ارزنده‌ای نیز به دفترهای «نگاه» برای شکستن سانسور جمهوری اسلامی در پخش گسترده‌ی یک نشریه‌ی سوسیالیستی می‌شود.

«نگاه» یک نشریه‌ی سوسیالیستی و ماصل یک کار جمعی است، آن را مثله نکنید! و به مثله شدن آن هم اجازه ندهید!

دنیای اینترنت، دنیای عمیقی است! به همان اندازه که امکان تبادل اطلاعات را در گستره‌ی جهان به سهولت و سرعت امکان پذیر می‌کند، اما مرزهای قانون مندی را نیز درهم می‌شکند و به هرچ و مرج غریبی دامن می‌زند. به ویژه وقتی که صمبیت از کاربرد اینترنت در جایی است، که نه رعایت قانون کیی رایت الزامی است و نه عرف دیگری پاس داشته می‌شود.

برفی از سایت‌های اینترنتی، پاره‌ای از مقالات دفترهای «نگاه» را با مذف لوگو و مشخصات آن بر روی سایت خود قرار داده‌اند. و بعضی دیگر از سایت‌ها نیز، بدون آن که لطف خود را شامل مال «نگاه» کنند و آگهی انتشار دفترهای آن را درج نمایند و یا متا تماسی برای درج این یا آن مقاله‌ی این دفترها در سایت خود بگیرند، گاه متا به فاصله‌ی یکی دو ساعت از انتشار آن‌ها، دست چینی از مقالات «نگاه» را به میل و اختیار فویش روی سایت خود گذاشته‌اند. این وضعیت نابسامان، ارائه‌ی این توضیح را ایجاب می‌کند که «نگاه» یک نشریه‌ی سوسیالیستی است، که با عطف توجه به ضوابط شناخته شده‌ی فعالیت مطبوعاتی منتشر می‌شود. فرمت اینترنتی دفترهای «نگاه» - که ناشی از ضعف بنیه‌ی مالی برای انتشار چاپی و هم زمان اینترنتی آن، عدم وجود یک شبکه‌ی قانون مند توزیع کتب و نشریات سیاسی و فرهنگی و بازگشت بی‌دردسر و منصفانه‌ی پول فروش آن‌ها، و مهم‌تر از همه‌ی این‌ها؛ ضرورت رساندن سریع نشریه به